

## وضع محدودیت قانونی بر گفتار نژادپرستانه در محیط‌های دانشگاهی<sup>۱</sup>

داکتر محمدامین احمدی\*

چارلز آر. لاورنس:

«اگر او پارس می‌کند، بگذار که برود».

یادداشت: پرسش اساسی‌ای که این مقاله می‌خواهد به آن پاسخ دهد، این است که آیا جرم‌انگاری و وضع محدودیت قانونی علیه توهین‌های لفظی نژادی علیه گروه‌های آسیب‌پذیر با اصل آزادی بیان، فکر و عقیده سازگار است؟ در واقع، در این بحث با تعارض دو اصل مهم و بنیادین مواجهیم: اصل تأمین عدالت و برابری برای همگان و اصل آزادی بیان. در متمم نخست قانون اساسی ایالات متحده بر رعایت آزادی بیان تأکید شده است؛ به موجب آن همگان از حق بیان و اظهار آزادانه عقاید و دیدگاه‌های‌شان برخوردارند؛ هرچند این عقاید و دیدگاه‌ها بسیار غیر متعارف و برخلاف دیدگاه اکثریت قاطع جامعه باشند. دیدگاه‌های نژادپرستانه نیز از همین سخن‌اند. به موجب این متمم، دولت موظف به حمایت و رعایت این اصل می‌باشد؛ لذا با وضع قانون نمی‌تواند استفاده از این حق را محدود کند. اما از سوی دیگر، محافظت یکسان

۱. مشخصات کتاب‌شناختی این مقاله:

Charles R. Lawrence, III, 'If He Hollers Let Him Go: Regulating Racist Speech on Campus', in: (eds.) Larry May, Nancy E. Snow, Angela Bolte, Mayfield Publishing Company Mountain View, California, 2000.

\* پژوهشگر، رئیس دانشگاه ابن سینا و عضو پیشین کمیسیون مستقل نظارت بر تطبیق قانون اساسی.

و برابر از همگان از ضرر و زیان و دسترسی برابر همگان به فرصت‌ها، از جمله آموزش و تحصیل، مقتضای اصل برابری و نفی هرگونه تبعیض است که در متمم چهاردهم قانون اساسی، دولت ایالات متحده موظف به رعایت و حمایت از آن است. به موجب این حکم، دولت ایالات متحده نمی‌تواند قوانین تبعیض‌آمیز وضع کند و یا اجرائات تبعیض‌آمیز داشته باشد. لکن سؤال اساسی این است که آیا دولت برای رفع تبعیض در جامعه، از جمله بخش خصوصی، می‌تواند قوانینی وضع کند که افراد و اشخاص حق نداشته باشند در حریم خصوصی خود (برای مثال: فضای رستوران خود را برای استفاده مشتری‌ها بر اساس نژادشان تقسیم کنند و مکاتب خصوصی مخصوص قوم و نژاد و مذهب‌شان درست کنند و شرط کنند که فقط کودکان این گروه خاص در آنجا درس بخوانند. یعنی در واقع تصمیم بگیرند که فرزندشان در مکتبی که بر اساس تفکیک نژادی ساخته شده است، درس بخواند. در کجا درس بخواند و کجا نخواند) رفتاری انجام دهند که به تبعیض علیه گروه‌های اقلیت می‌انجامد. آیا دولت می‌تواند در حریم خصوصی افراد مداخله کرده و آزادی وی را محدود کند؟ هم‌چنین، توهین‌های نژادی عاری از خشونت فیزیکی نوعی بیان عقیده و دیدگاه است، چگونه می‌توان آن را محدود کرد؟ آیا دولت حق دارد آزادی‌های فردی را در این مورد خاص محدود کند؟ اگر جواب مثبت است، با استناد به چه اصل و اصولی؟ همان‌گونه که ملاحظه می‌فرمایید در این‌جا ظاهراً گرفتار نوعی تعارض در اصول مهم حقوقی و اخلاقی می‌باشیم. نویسنده می‌کوشد با تحلیل فلسفی و تا حدودی جامعه‌شناسانه کاربرد توهین‌های لفظی نژادی علیه گروه‌های اقلیت، نشان دهد که چگونه باعث نابرابری و ضرر و زیان قربانیان این‌گونه توهین‌ها می‌شود و نشان می‌دهد که اصل آزادی بیان و متمم نخست قانون اساسی آمریکا این‌گونه اظهارات و رفتارها را تحت حمایت خود قرار نداده است. اما این‌که چگونه و با کدام تحلیل به این نتیجه رسیده است، اصل مقاله را با دقت تمام مطالعه باید کرد. مباحث این مقاله صبغه فلسفی دارد؛ لذا جزو مباحث فلسفه حقوق، خصوصاً بخش حقوق اساسی، به شمار آمده است. هم‌چنین، مباحث مطرح‌شده در این مقاله به خوبی نشان‌دهنده اهمیت و نقش فلسفه حقوق در ایجاد فهم و درک عمیق و انتقادی از حقوق به طور عام و حقوق اساسی/ قانون اساسی به طور خاص می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: آزادی‌های مدنی، برابری، تبعیض نژادی، حریم خصوصی، حوزه عمومی، دکترین دولت، توهین‌های نژادی.

رویدادهای نژادپرستانه در دانشگاه میشیگان، دانشگاه ماساچوست-امهرت، دانشگاه ویسکانسین، دانشگاه میکزیکیونی نو، دانشگاه کلمبیا، کالج ولسلی، دانشگاه دیوک و دانشگاه کالیفرنیا- لس آنجلس رخ داده است.

مجله ام اس، اکتوبر ۱۹۸۷:

محیطهای دانشگاهی به موجب رعایت کامل متمم نخست قانون اساسی، باید آخرین جایی باشند که در آنها در باب هرگونه فعلی که از سنخ بیان است، محدودیت و مقررات قانونی وضع شود.

دانشگاه میشیگان:

«آیین نامه یونان در مورد اخراج بیگانگان»: پرورشهای تبلیغاتی نژادپرستانه در خوابگاه توزیع شده بود که در آن دانشجویان سفید، خودشان را با صورت‌های سیاه و با بینی‌هایی که در آنها حلقه انداخته‌اند، نقاشی کرده بودند در «مهمانی‌های جنگل».

(ملت، جولای ۱۹۸۷)

ساکت ساختن تعداد اندکی ناراستی، اگر بهای آن وضع یک محدودیت بر آزادی بیان باشد، پیروزی نیست. به خاطر بیاوریم که سانسور واژه‌های ناخوشایند و زشت است.

دانشگاه ایالتی میسوری شمالی:

سفیدهای طرفدار برتری نژادی یادداشت‌هایی را پخش کرده بودند که در آن نوشته شده بود: «خنجرهای سازمان سری ضد سیاه‌پوستان آمریکا شما را ملاقات خواهند کرد.»

(گزارش آژانس اطلاعاتی کلن‌واچ، شماره ۴۲، فبروری ۱۹۸۸)

دانشگاه کانساس:

اعضای سازمان سری ضد سیاه‌پوستان آمریکا سخن می‌گویند.

(کلن‌واچ)

دانشگاه تمپل:

اتحادیه دانشجویان سفیدپوست تشکیل شد.

(کلن‌واچ)

دانشگاه استنفورد:

اوراق تبلیغاتی [سازمان] مقاومت آریوسی‌ها توزیع شد.

(کلن‌واچ)

کالج ایالتی استاکتون (نیوجرسی):

اوراق تبلیغاتی امپراطوری نامحسوس توزیع شد.

(کلن‌واچ)

دانشگاه ایالتی ممفیس:

اتحادیه دانشجویان یهودی تهدید به بمب‌گذاری شد.

(کلن‌واچ)

دانشگاه ایالتی آریزونا:

بر ساختمان بنیاد هلیل آتش گشوده شد.

(کلن‌واچ)

این سانسورها ضررهایی به بار خواهد آورد؛ مگر این‌که گفتارهای ممنوعه کم رخ دهند.

کالج دارتموث:

استاد سیاه‌پوست با این عبارت خطاب شده است: «تفاوت است میان ملکه مرفه و خدمتکار تشناب» و مجله دارتموث سخن یک دانشجوی سیاه‌پوست را نقل به مضمون کرده است که آن پسرها می‌گفته‌اند که ما در این‌جا در درتمونت برای آموزش کلاسیک نمی‌آییم.»

(ملت، فبروری ۱۹۸۹)

بلی، سخن‌گفتن گاهی دردناک و گاهی از سخن تعدی و تجاوز بر دیگران است. این وضعیت

بهایی است که برای جامعه آزاد باید آن را پردازد.

تاسیس ۱۳۹۴

دانشگاه پوردو:

مسئول خدمات دانشگاه زیر میزش کاغذنوشته‌ای را یافت که در آن نوشته شده بود «مرگ

بر کاکاسیاه.»

(ملت، ۲۷ فبروری ۱۹۸۹)

زیاده‌گویی نه کم‌گویی، انسان را در معرض به زبان آوردن سخن توهین‌آمیز قرار می‌دهد.

### کالج اسمیت:

دانشجویان آفریقایی زیر دروازه‌های اطاق‌شان پیام‌هایی را می‌یافتند که در آن‌ها نوشته بود: نیجریه‌های آفریقایی آیا دل‌تان کیله می‌خواهد؟ برگردید به جنگل.

(نیویورک تایمز، ۱۹، ۱۹۸۸)

نمی‌توان سخن را صرفاً به این دلیل که تعرض آمیز و متجاوزانه است، محدود کرد.

### دانشگاه میشیگان:

یک ایستگاه رادیویی یک تلفن طنزآمیز را پخش کرد که می‌پرسید مشهورترین زن سیاه در تاریخ کیست؟ عمه جیمینا و مادر فوکر.

(ملت، ۲۷، ۲۷، ۱۹۸۹)

آن‌هایی که آنچه را دارند می‌شنوند و یا دارند می‌بینند دوست ندارند، تلاش خواهند کرد که فضا را از طریق آموزش تغییر دهند. این آن چیزی است که آن‌ها بعد از فراغت از تحصیل، در جهان واقعی انجام خواهند داد.

### دانشگاه میشیگان:

یک دانشجو وارد کلاس می‌شود و این نوشته را روی تخته سیاه می‌بیند: «وحشتناک‌ترین چیز از دست دادن عقل است: مخصوصاً در کاکاسیاه».

(شیکاگو تریبون، ۲۳، ۱۹۸۹)

تأسیس ۱۳۹۴

گروه‌های رنگین‌پوست، زنان و هم‌جنس‌گرایان - اعم از زن و مرد - جنبش‌های سیاسی فعال آنان به میزان زیاد مدیون آزادی ارتباطات است. اگر سخن و بیان به جهت این‌که نوعی تعرض و تجاوز بر بعضی دیگر محسوب می‌شود محدود شود، چه مدت زمان، پیش از این‌که این گروه‌ها خود آن را تعرض آمیز و تجاوزکارانه ببینند، این محدودیت وضع شود؟

### دانشگاه استنفورد:

«رئیس دانشگاه، دونالد کندی، دیروز درخواست عفو دانشجویانی را که دفتر کار او را هفته پیش اشغال کرده بودند، رد کرد... کندی اصرار می‌ورزد که نقض قانون استنفورد شامل این رفتار می‌شود؛ باید تحقیق کامل در این مورد به عمل آید؛ اما دانشجویانی - که خواهان عضویت بیش‌تر گروه‌های اقلیت در هیأت علمی و اصلاح بیش‌تر در مطالعات قوم‌شناختی بودند - مطالبه

بیبی اندیشه

رعایت قانون انتظامی دانشگاه را نظر به تصمیم قبلی استنفورد در عین سال در مورد دو دانشجوی سفیدپوست، غیر منصفانه می‌شمردند. در آن فیصله، دو دانشجوی یادشده که بوستر متعلق به قرن نوزدهم را که پرتره برجسته‌نگاری شده از یک سیاه‌پوست بود که توسط «لودویگ بون بتهون» رسم شده بود، از شکل انداخته بودند و در خوابگاه عمدتاً سیاه‌پوست‌نشین نصب کرده بودند، محکوم به مجازات نشدند. کندی جواب داد که دو قضیه با هم کاملاً فرق دارند. البته، جریان بوستر تعرض نژادپرستانه بود؛ لکن از شکل انداختن آن احتمالاً تحت حمایت آزادی بیان قرار می‌گیرد. اما اشغال اداره آشکارا نقض پالیسی استنفورد علیه ایجاد بی‌نظمی در محیط دانشگاه است.»  
(سانفراسیسکو کرونیکل، ۲۵ می ۱۹۸۹)

اکنون این جناح چپ است که سعی می‌کند آزادی بیان را محدود کند. هرچند عناوین سیاسی تغییر کرده‌اند؛ اما منطق و توجیه آن عیناً باقی مانده است: دشمنان ما خطرناک‌اند؛ لذا نباید اجازه داده شوند که سخن بگویند.

در سال‌های اخیر، پردیس‌های دانشگاهی شاهد تجدید حیات خشونت‌های نژادی بوده‌اند و برحسب آن برخوردهای زبانی و حملات و آزارسانی‌های نمادین در مورد سیاهان و دیگر گروه‌هایی که به طور سنتی در معرض حملاتی از این قبیل‌اند، هدف قرار گرفته‌اند. حوادثی که در بالا فهرست شد، از روزنامه‌ها و مجلاتی جمع‌آوری شده‌اند که این‌گونه رویدادها را گزارش کرده‌اند که در محیط‌های دانشگاهی رخ داده‌اند. همراه با آن، حملات ایتالیک‌شده را آوردیم که پیشنهاد وضع محدودیت قانونی بر گفتار نژادپرستانه در محیط‌های دانشگاهی را نقد کرده‌اند. این حملات را از مباحثات و پنل‌های گفت‌وگو و تبادل افکار اخذ کرده‌ام که من خود در آن‌ها حضور داشته‌ام. بعضی از این گزاره‌ها دقیقاً نقل لفظ به لفظ گفته‌گویندگان آن‌ها و بعضی دیگر نقل به مضمون است و من تقریرهایی از این دست استدلال‌ها را مکرر شنیده‌ام؛ لکن این برخوردها نمونه‌ای کوچک از گفتار نفرت است که در آن‌ها گروه‌های اقلیت در محوطه‌های کالج‌های ملی ما، روزانه هدف این‌گونه گفتارها قرار می‌گیرند. در مورد نحوه‌ی مقابله صحیح با گفتار نژادپرستانه در محیط‌های دانشگاهی و کالج‌ها در میان نهاد‌های مدنی حامی آزادی بحث‌های داغ وجود دارد. در دو سوی این عدم توافق جدی از یک‌سو کسانی‌اند که معتقدند گفتارهای نژادپرستانه‌ای از این دست که در بالا توصیف شد، باید توسط دانشگاه و یا نهاد عمومی دیگر تحت محدودیت قانونی قرار گیرد و از سوی دیگر کسانی‌اند که معتقدند اظهارات نژادپرستانه باید تابع وضع محدودیت توسط نهادهای عمومی نشوند و آزادی بیان این‌گونه دیدگاه‌ها محافظت شود. در کانون این مباحثه، تنش و تعارض میان ارزش‌های قانون اساسی قرار دارد که عبارتند از آزادی بیان و «برابری»؛ مانند بحث در مورد اقدام مثبت در پذیرش دانشجو توسط دانشگاه‌ها. این مسئله نیز

متحدان قدیمی را تقسیم کرده است و تفاوت‌های شناخته‌ناشده را در تجارب، فهم و برداشت‌ها و ارزش‌های اعضای گروه‌هایی که مدت‌های مدید متحد بودند، آشکار کرده است. هم‌چنین، موجب پژوهش‌های روحی و روان‌شناسانه قابل توجه توسط افرادی شده است که تعهد عمیق هم به آزادی بیان در عرصه سیاست دارند و هم به برابری نژادی.

من این فصل را با توجه به درک مستقیم‌ام از این مباحثه می‌نویسم. من وانمود بی‌طرفی و عینیت نمی‌کنم؛ بلکه ادعا می‌کنم که تعهد عمیق به ارزش‌هایی دارم که انگیزه دو طرف مباحثه را در اتخاذ مواضع‌شان تشکیل می‌دهند. من بهترین بخش عمرم را به عنوان معارض و مخالف سپری کرده‌ام. زمانی که دانش‌آموز دوره دبیرستان بودم، به دلیل عدم شرکت در تمرینات دفاع ملکی، تهدید به توقیف شدم و من مشتری برجسته متمم نخست قانون اساسی که از آزادی دفاع می‌کند، بوده‌ام. من هم‌چنین زخم تحقیر نژادپرستی تاریخی، گسترده و پیوسته آمریکایی را تجربه کرده‌ام. من با سامبو، آموس و اندی سیای کوچولو بزرگ شده‌ام و در بزرگسالی قطعه‌های نژادپرستانه را از طریق ایمیل و از زیر دروازه اطاق خود دریافت می‌کنم. همان‌گونه که من با تنش و تعارض میان این ارزش‌های قانون اساسی دست و پنجه نرم می‌کنم، به طور خاص، تجربه کسانی را که آمریکایی‌های آفریقایی‌تباراند و هم تجربه کسانی که تعلق خاطر آنان را ندارند، در یک حس دوگانه ارزیابی می‌کنم؛ چیزی که به گفته دلیو. ای. بی. دوبویس، دانشمند و بنیان‌گذار انجمن ملی برای بهبود وضعیت رنگین‌پوستان، هم فرصت و موهبت است و هم محدودیت که در آن سهم موروثی همه آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار که «درجه دوم دیده‌شدن‌شان» با دفاع مطلق از آزادی بیان مبتلا به تعارض است.

### بنیاد اندیشه

خودآگاهی دوگانه گروه‌های خارج از گروه نژادی اکثریت، به طور خاص، زمینه این بحث را تشکیل می‌دهد. سیاهان می‌دانند و ارج می‌نهند که محافظت از متمم اول قانون اساسی به ما این امکان را می‌دهد که بر صداهای خود در دادخواهی مان از حکومت و از همسایگان مان برای تأمین دادخواست مان اعتماد کنیم. سنت سیاسی ما به «کلام» به قدرت اخلاقی اندیشه‌ها برای تغییر سیستم، در صورتی که نه قدرت رأی و نه قدرت تفنگ در دسترس نباشد، روی می‌آورد. این بخش از ما به تجربه مان از آنچه به ما تعلق دارد، آگاهی دارد و منفعت مشترک و نیاز احتیاط‌ناپذیر خود را به محافظت از حق آزادی بیان برای یکایک ما به خوبی تشخیص داده است؛ لکن ما هم‌چنین نسبت به تجربه بیرون از گروه خود یعنی گروه اکثریت علم داریم. نویسندگان قانون اساسی، ما را از رعایت متمم اول استثنا کرده‌اند. عیناً همین قانون اساسی به دیگران حق داده است که روایتی را که حاکی از فرودستی ما باشد، اعلان و اظهار کنند؛ این روایتی است که عمیقاً در روان آمریکاییان ریشه دارد. ما جهانی متفاوت از جهانی آمریکایی‌هایی که در این تجربه تاریخی با ما شریک نیستند، می‌بینیم. آن‌ها

جهان ما را نمی‌بینند. ما غالباً از همسایگان سفیدپوست مان گفتار نژادپرستانه را می‌شنویم؛ اما خود آنان از حضور چنین گفتاری در کلام‌شان خبر ندارند.

هدف من این نیست که اهمیت دفاع از گفتار غیر متعارف علیه استبداد اکثریت را ناچیز جلوه داده حقیر بشمارم. دلایل قوی زیادی حتی به سود محافظت از گفتار نژادپرستانه وجود دارد. شاید مهم‌ترین دلایل عبارتند از: (۱) محافظت از بیان نژادپرستانه، تعهد جامعه ما را به ارزش مدارا (تولرانس) تقویت می‌کند؛ (۲) با غیر قانونی ساختن گفتار نژادپرستانه، مجبور می‌شویم که با این نوع از گفتار به‌عنوان جامعه بجنگیم. این دلایل که به سود محافظت قانونی از گفتار نژادپرستانه اقامه می‌شوند، نباید با شتاب کنار گذاشته شوند، و من استدلال نخواهم کرد که ما باید کم‌تر مراقب محافظت از حق آزادی بیان و حقوق انجمنی و گروهی گویندگانی باشیم که با آنان اغلب ما موافق نباشیم.

لکن من عمیقاً تعلق خاطر به نقشی دارم که بسیاری از مدافعان آزادی‌های مدنی در یک مبارزه دوامدار زندگی واقعی ایفا می‌کنند، و یا نقش‌هایی که ما از ایفای آن‌ها عاجز مانده‌ایم؛ مبارزه‌ای که از خلال آن جامعه‌ای را که در آن زندگی می‌کنیم، تعریف و مشخص می‌کنیم. من خوف از آن دارم که با چارچوب بندی بحث آن‌گونه که ما به عمل آوردیم، ما علتی را که موجب سرکوب نژادپرستانه می‌شود، تقویت کرده، فرد متعصب را در جایگاه رفیع اخلاقی می‌نشانیم و بر آتش نژادپرستی می‌دمیم که شعله‌ورتر شود. علاوه بر این نگرانی‌ها، ناراحتی از این‌که ما به قربانی‌های واقعی گوش نمی‌دهیم، نشان داده‌ایم که با آن‌ها همدلی کم‌تر داشته و نمی‌کوشیم مصایب آنان را درک و فهم کنیم و ما افرادی را که نژاد، جنسیت و یا تمایلات و جهت‌گیری جنسی‌شان دیگران را وادار به واکنش می‌کنند تا شهروندان درجه دوم تلقی کنند، به حال خودشان رها کرده‌ایم. آزادی‌های مدنی این افراد بیش‌تر به‌گونه‌ای مستقیم در معرض بحث و مناقشه است. در این فصل، من بر نژادپرستی تمرکز می‌کنم. هرچند مستقیماً به تحلیل خشونت ناشی از پورنوگرافی و گفتار نفرت مبتنی بر پیش‌داوری نسبت به هم‌جنس‌گرایان نمی‌پردازم؛ اما به تجارب زنان و هم‌جنس‌گرایان مرد به‌عنوان قربانیان گفتار نفرت در اماکن آموزشی که به‌عنوان آموزگار انجام وظیفه کرده‌اند، توجه خواهم کرد.

من در نوشتن این فصل دو هدف را دنبال می‌کنم: هدف نخست محدود است و یا شاید بیش از حد کم و متواضعانه باشد؛ اما مع‌هذا بسیار مهم است. من روشن خواهم ساخت که بسیاری از دلایلی که به سود محافظت از گفتار نژادپرستانه اقامه شده‌اند، مبتنی بر تفکیکی است که بسیاری از مدافعان آزادی‌های مدنی میان حمله نژادی مستقیم و چهره به چهره که به باور آن‌ها شایسته حمایت متمم اول قانون اساسی است و میان تمامی کلمات و عبارات جنگی که به باور آن‌ها مشمول حمایت متمم اول نمی‌باشند، ترسیم کرده‌اند. من استدلال خواهم کرد که این تفکیک اشتباه است و در خدمت



تقویت اهداف متمم اول نیست و زمان آن فرا رسیده است که به خطابه‌های فریبنده و نادرست که در محکومیت ایجاد محدودیت قانونی بر گفتارهای نژادپرستانه صادر می‌شوند، نقطه پایان گذاشته شود؛ گفتارهای نژادپرستانه‌ای که مستقیماً موجب ضرر اساسی و قابل توجه می‌شوند.

من هم‌چنین بر ایجاد محدودیت قانونی بر القاب و دشنام‌های نژادی که مستلزم مواجهه رو در رو [میان قربانی و متجاوز] نباشند، تأکید خواهم کرد؛ موقعیت‌هایی که در آن‌ها قربانی بخشی که از یک گروه مخاطب در بند و اسیر باشند و ضرر آن توسط تمامی اعضای این گروه تجربه می‌شوند که به ناچار این القاب و دشنام‌ها را می‌شنوند و یا می‌بینند. در چنین مواردی، واژه‌های توهین‌آمیز، یک گروه را هدف قرار می‌دهد که موجب ضرر قابل توجه بر فرد فرد اعضای گروه می‌شود.

هدف دوم من مبهم‌تر و نامعین‌تر است. من چندین روش را طراحی کرده‌ام که در آن‌ها موضع مدافعان آزادی‌های مدنی سنتی در مورد آزادی بیان ارزش‌های مهم دیگر در قانون اساسی را به حساب نیاورده و مورد توجه قرار نداده‌اند. من قدم فراتر نهاده، معتقدم و دلیل می‌آورم بر این که حتی خود ارزش‌های مورد نظر متمم نخست، با یک تفسیر فارغ از توجه به زمینه و ساختار موجود در جامعه صرفاً به صورت انتزاعی و مفهومی محض با این پیش‌فرض که در جهان فرهنگی و اجتماعی عاری از تبعیض و نژادپرستی به سر می‌بریم که در آن همه دسترسی برابر به فرصت‌ها دارند، نه تنها تقویت نمی‌شوند؛ بلکه به شدت تضعیف می‌شوند.

این فصل به چهار فصل تقسیم می‌شود: بخش نخست توضیح می‌دهد که آیا قانون اساسی ما پیشاپیش ما را ملزم به وضع بعضی محدودیت قانونی بر گفتار نژادپرستانه کرده است. من استدلال می‌کنم که بلی چنین کرده است، و این همان چیزی است که از قضیه «براون» علیه کمیسیون آموزش به دست می‌آید. تا آن زمان، فقط از خواننده می‌خواهم که برای توجه به این تفسیر از قضیه براون ذهن خود را باز بگذارد. این تفسیر حتی برای کسانی که معتقدند که سانسور هرگونه بیان را نمی‌توان قاطعانه محکوم کرد، مفید است: قضیه براون به ما در فهم بهتر ضرر و زیان گفتار نژادپرستانه کمک می‌کند؛ فهمی که برای بحث کنونی ما حیاتی است.

من هم‌چنین لوازم دکترین اقدام دولت را در فهم قضیه براون ملاحظه خواهم کرد و استدلال خواهم کرد که ایدئولوژی دوگانه عمومی / خصوصی که توسط دکترین یادشده تقویت شده است، یک نقش قابل نقد را در پیشرفت و گسترش نژادپرستی بازی کرده است و بر تصویر و دید ما از ارزیابی نقش جامعه در بستن تهمت و افترا به یگ گروه اجتماعی و محروم‌سازی سیستماتیک آن گروه، پرده می‌اندازد.

بخش دوم بحث در مورد وضع محدودیت قانونی بر آزار و اذیت نژادی در محیط‌های آموزشی است. من با اتکا به دلایل ادعا می‌کنم که محدودیت‌های قانونی به صورت محتاطانه وضع شوند و باید از آن‌ها بدون فاصله‌گیری مهم از دکرترین متمم نخست، حمایت شود. با وضع محدودیت بر کلمات جنگ‌افروز نژادپرستانه، نباید رفتار متفاوت از وضع محدودیت بر کلمات جنگ‌افروز متعارف به عمل آید و مخاطبان تحت ستم، وقتی تحت حمله گویندگان نژادپرست قرار می‌گیرند، این‌گونه نیست که کم‌تر از موارد متعارف، شایسته حمایت باشند. من هم‌چنین پیشنهاد می‌کنم که به جای دست‌برداشتن از تشویق مبادله کامل ایده‌ها، قواعدی که ما را ملزم به رعایت نزاکت و احترام می‌کنند، در گفتارهای دانشگاهی تشویق و ترغیب کنیم. وضع محدودیت قانونی که رعایت حداقلی نزاکت در گفتار را در اماکن عمومی معین الزام می‌کند، بر بحث‌های روشنفکرانه و سیاسی تعمیم داده نمی‌شود.

بخش سوم، ماهیت / طبیعت ضروری را که در نتیجه گفتار نفرت‌انگیز نژادپرستانه به وجود می‌آید، توضیح می‌دهد و مفروضات بیان‌نشده‌ای را که در کانون نظریه متمم نخست قرار دارند، بررسی می‌کند. در این بخش، من بر توجه و مطالعه تاریخ نژادپرستی در ایالات متحده تأکید خواهم کرد، و توضیح خواهم داد که باورهای مبنی بر فرودستی غیر سفیدپوستان وجود دارند که به لحاظ فرهنگی آگاهانه و یا ناآگاهانه فراگیر و شایع بوده و به صورت زنده و فعال تداوم داشته و باز تولید می‌شوند، و هم‌چنین به تأثیر نابرابری در قدرت بر میزان نفوذ و مقبولیت ایده‌ها، خواهم پرداخت.

در بخش پایانی، استدلال خواهم کرد که حامیان آزادی‌های مدنی تنها به بررسی جایگاه ما به لحاظ ماهوی در گفتار نژادپرستانه اکتفا نکنند؛ بلکه هم‌چنین به بررسی طرق و شیوه‌هایی بپردازند که از آن طرق و شیوه‌ها ما می‌توانیم وارد بحث شویم؛ شیوه‌هایی که بحث را شکل و شمایل می‌دهند، و از روی تعصب قهرمانانی می‌سازند و بر خشونت‌های نژادی دامن می‌زنند. من هم‌چنین دلایل حامیان آزادی‌های مدنی را در دفاع از عدم وضع هرگونه محدودیت بر تعرضات زبانی نژادپرستانه، بررسی می‌کنم.

بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۴

## ۱. براون علیه کمیسیون آموزش

### ۱-۱. قضیه‌ای در باب وضع محدودیت قانونی بر گفتار نژادپرستانه

نقطه برجسته قضیه براون علیه کمیسیون آموزش، چیزی نیست که ما معمولاً آن را مسئله مربوط به بیان / گفتار تصور می‌کنیم. آن‌گونه که از نزدیک به دقت مطالعه خواهیم کرد، این قضیه در مورد حقوق کودکان سیاه‌پوست است که به موجب قانون اساسی از حق دسترسی به آموزش به صورت

برابر با دیگران برخوردارند؛ لکن هم‌چنین قضیهٔ براون می‌تواند به منظور صورت‌بندی یک اصل که در قانون هرگونه فهم ماهوی از مادهٔ قانونی‌ای قرار دارد که حکم به محافظت و حمایت یکسان از همگان می‌کند، وسیع قرائت شود؛ مبنایی که تمامی قوانین ضد تبعیض بر آن قرار دارند. این، همان اصل شهروندی برابر است. تحت این اصل، «هر فرد از این حق برخوردار است که با وی توسط جامعهٔ سازمان‌یافته به‌عنوان یک عضو مورد احترام، مسئول و مشارکت‌کننده رفتار شود.» این اصل قدم فراتر نهاده، جامعهٔ یادشده را ملزم می‌کند که برای از میان‌بردن رویه‌های اجتماعی‌ای که مردم را به‌عنوان اعضای یک طبقهٔ فرودست که شایستگی مشارکت در سطح جامعهٔ بزرگ‌تر را ندارند، تهدید می‌کنند، ترتیبات مؤثری را طراحی و انجام دهند. نقض و تخلف در قضیهٔ براون - که تفکیک مکاتب بر اساس نژاد، حکم قانون مبنی بر حمایت یکسان را نقض می‌کرد - این واقعیت را بازتاب می‌دهد که تفکیک در حد یک رویهٔ تحقیرکننده و مسلط رسیده بود. ممانعت از تحقیر در قانون تصمیم‌اجماعی و متفق‌الرأی دادگاه عالی در قضیهٔ براون قرار داشت که در آن تفکیک مکاتب عمومی، مغایر با برابری ذاتی افراد شناخته شد؛ چون کاملاً مشهود است که جداکردن دانش‌آموزان سیاه‌پوست «یک حس فرودستی را در مورد جایگاه آنان در جامعه تولید می‌کند»، رئیس دادگاه عالی، «ارل وارن»، چیزی را که اکثریت دادگاه در شصت سال قبل در قضیهٔ پلسی علیه فرگوسن نادیده گرفته بود، به رسمیت شناخت و تصدیق کرد. معنای اجتماعی تفکیک نژادی در ایالات متحده تعیین طبقهٔ برتر و فرودست‌تر است، و تفکیک «بر مبنای این که شهروندان رنگین‌پوست ... فرودست و پست‌اند»، گسترده‌تر می‌شود.

کلید فهم قضیهٔ براون این است که رویهٔ تفکیک [مکاتب بر اساس نژاد] - رویه‌ای که دادگاه آن را اساساً مغایر با قانون اساسی شمرده است - از سنخ بیان بود. براون معتقد بود این که تفکیک مغایر با قانون اساسی است، صرفاً به این دلیل نیست که تفکیک فیزیکی کودکان سیاه از سفید بد است و یا به این دلیل باشد که منابع به‌صورت نابرابر میان مکاتب کودکان سیاه و سفید تقسیم می‌شوند. براون معتقد بود که تفکیک مکاتب اولاً و بالذات به دلیل پیامی که حامل آن می‌باشد، مغایر با قانون اساسی است؛ پیامی مبنی بر این که کودکان سیاه طبقهٔ نجس و ناپاک‌اند، مناسب نیست که با کودکان سفید یکجا آموزش داده شوند. تفکیک به هدف خود از طریق حمل یک پیام خدمت می‌کند. تفکیک علامت فرودستی را بر سیاهان می‌زند، و این علامت علاوه بر این که حامل پیام فرودستی سیاهان برای خود آنان است، همین پیام را برای دیگر اعضای جامعه نیز منتقل می‌کند، و [لذا] این پیام مضر به حال سیاهان است؛ بنابراین، می‌توان قضیهٔ براون را به این صورت تفسیر کرد که محتوای گفتار نژادپرستانه را تابع محدودیت قانونی قرار داده است. به‌عنوان یک مورد از وضع محدودیت قانونی علیه گفتار نژادپرستانه، این تصمیم یک استثنا بر قاعدهٔ متداول و همیشگی است که وضع محدودیت قانونی علیه

محتوای یک گفتار را مغایر با قانون اساسی می‌داند.

## ۲. تمایز کردار / گفتار

برخی از حامیان آزادی‌های مدنی استدلال می‌کنند که تحلیل من از قضیه براون گفتار و رفتار را در یک سطح قرار می‌دهد. آن‌ها معتقدند که تفکیکی که در قضیه براون غیر قانونی شمرده شده است، رفتار تبعیض‌آمیز بوده است، نه گفتار، و پیام تحقیرآمیزی که به همراه داشته، صرفاً محصول تبعی و عرضی این نوع از رفتار است. این موضع غالباً به این صورت بیان می‌شود: «البته که تفکیک حامل یک پیام است؛ لکن تفکیک تماماً یک رفتار است. این مثال را در نظر بگیرید: قاتل نیز با قتل خود پیامی حاکی از نفرت خویش نسبت به قربانی منتقل می‌کند؛ لکن ما نباید استدلال کنیم که ما نمی‌توانیم قاتل را مجازات کنیم؛ صرفاً به دلیل وجود این پیام که محصول و پیامد ثانوی قتل است.» دادگاه تمایل نداشته است که تصدیق کند متمم نخست اندک ارتباطی با چنین موارد داشته باشد، به خاطر این که قانون معطوف به هر چیزی که مشابهت به بیان و یا مشابهت به اظهار دیدگاه داشته باشد، نبوده است. در چنین مواردی، وضع محدودیت علیه بیان حقیقتاً نتیجه تبعی وضع محدودیت علیه رفتار است.

همین حامیان آزادی‌های مدنی تصدیق کرده‌اند که مدعا و پیشنهاد من این است که با تمامی رفتارهایی که محتوای بیانی دارند، باید یکسان رفتار شود؛ یعنی با آن‌ها به مثابه گفتارهای ممنوع رفتار شود. این خوانش از موضع من درک نادرست از نکته اصلی برهان من می‌باشد. مقصود من این نیست که با تمامی رفتارهای دارای مضمون و محتوای بیانی به مثابه گفتار ممنوعه رفتار شود؛ بلکه برعکس، پیشنهاد من این است که رفتار نژادپرستانه به دلیل ویژگی منحصر به فرد نژادپرستی در حد بیان یک پیام است؛ یعنی اتکای آن بر پیام تحقیر و خوارشماری از جایگاه فرادستی سفیدپوستان تا به هدف خویش که آسیب‌زدن [به سیاهان] است، برسد. من تمایز میان عناصر گفتاری و رفتاری تفکیک را نادیده نمی‌گیرم، هر چند آن‌گونه که «لاورنس ترایب»، به‌عنوان متخصص قانون اساسی، توضیح داده است: «هر نوعی خاص از رفتار ممکن است تقریباً بسته به نوعی از گفتار باشد و یا آن نوع خاص از «رفتار» [از منظر فرد و یا گروهی از جامعه] مناسب دیده شود.» لکن تحلیل من قدمی فراتر نهاده مبتنی بر این تمایز است؛ من این پرسش را مطرح می‌کنم آیا هدف از غیر قانونی دانستن تفکیک بی‌ارتباط به پیام آن بوده است و نتیجه می‌گیرم که جواب منفی است.

اگر برای مثال، از «جان دیلیو. دیویس»، مشاور حقوقی کمیسیون آموزش توپیکا کانساس، سؤال می‌شد که در مورد قضیه براون نظر دهد و بیان کند که هدف کمیسیون از آموزش جداگانه کودکان سیاه و سفید در مکاتب جداگانه چیست، برای او پاسخ‌گفتن به این پرسش، بدون این که مستلزم

اشاره به این نکته بوده باشد که هدف فرودست‌شماری کودکان سیاه‌پوست است، دشوار بوده است. اگر هدف اصلی از تفکیک، انتقال این پیام باشد که سفیدپوستان برتراند، در این صورت ادعای براون مبنی بر این که تفکیک مکاتب مغایر با قانون اساسی است، در حد مطالبه وضع محدودیت قانونی بر بیان و اظهار ادعای برتری سفیدپوستان خلاصه می‌شود. فهم کامل قضیه براون و نتایج آن مستلزم از میان‌بردن تحقیر سیستماتیک گروهی ناشی از تفکیک است. هرچند راه‌اندادن کودکان سیاه در مکاتب سفیدپوستان و خودداری از ارائه منابع و امکانات و همکاری آموزشی که نتیجه و همراه این ممانعت است، همه از سنخ رفتاراند؛ لکن این رفتارها در قدم نخست معطوف به انتقال اندیشه برتری سفیدپوستان است. عناصر و مؤلفه‌های غیر گفتاری، محصول و نتیجه پیام اصلی است، نه این که پیام، محصول و نتیجه تبعی رفتار غیر قانونی باشد.

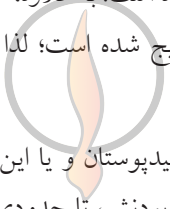
مواد مورد توافق عمومی در اعلامیه حقوق مدنی، مصوب ۱۹۶۴، توضیح می‌دهد چرا قوانین ضد تبعیض به معنای وضع قوانین محدودکننده علیه گفتار نژادپرستانه نیز می‌باشد. به لحاظ تاریخی، وضع قانون‌گذاری کنگره و دیدگاه دادگاه عالی هر دو معطوف به این جهت بود که سیاهان به منابع عمومی دسترسی داشته باشند تا موانع بر سر راه تجارت آزاد میان ایالت‌ها برداشته شود. این هدف از طریق رژیم تفکیک نژادی‌ای که دسترسی برابر به منابع را تأمین می‌کرد، به دست می‌آمد؛ لکن عنوان دوم اعلامیه حقوق مدنی از این فراتر رفته و این اصل را تأسیس کرد که تفکیک نژادی نوعی نابرابری ماهوی را میان ابنای بشر برقرار می‌کند و [لذا] مالکان رستوران‌ها را از تعیین مکان‌های جداگانه برای مشتریان سفید و رنگین‌پوست علی‌رغم این که غذا و خدمات یکسان باشند، منع کرد و ارائه خدمات جداگانه هرچند یکسان را غیر قانونی شمرد. بر همین اساس، حتی اگر مشتری‌ها در رعایت علایمی که جایگاه نژادی مشتریان را تعیین می‌کردند، آزاد می‌بودند، باز هم نفس این که چنین علایمی از طرف رستوران‌ت نصب شده بود، نقض قانون به حساب می‌آمد. غیر قانونی دانستن نصب این علایم مؤید دیدگاه من است که معتقدم قوانین ضد تبعیض اولاً و بالذات، محتوای گفتار نژادپرستانه را تابع محدودیت قانونی قرار داده است.

در تابستان ۱۹۶۶، «رابرت کاور» و من به‌عنوان کارآموز تابستانی با سی. بی. کینگ در آلبانی، جورجیا کار می‌کردیم. یک روز برای صرف نان چاشت در جایی توقف کردیم و در یک مجموعه ساختمان که در هرکدام دو در ورودی وجود داشت و در یکی نوشته شده بود «سفید» و در دیگری «رنگین‌پوست»؛ لکن من و باب با هم از در سفید وارد شدیم، می‌دانستیم که با انجام این کار، رضایت مالک را رعایت نکرده‌ایم. وقتی که مالک سفارش ما را دریافت می‌کرد، پرسیدم می‌دانید که نصب این علایم مغایر با ماده دوم اعلامیه حقوق مدنی ۱۹۶۴ است، جواب داد «مردم در این جا از هر دری که

خواسته باشند، می‌توانند داخل شوند». چیزی که این داستان آن را روشن می‌کند، این است که نفس نصب این علائم اصل ضد تبعیض را نقض می‌کند؛ حتی اگر این رفتار مانع از دسترسی برابر نشود. راه دیگر برای فهم جدایی‌ناپذیری گفتار نژادپرستانه و رفتار تبعیض‌آمیز این است که رفتار افراد نژادپرست را به صورت یک کل در نظر گرفت و به آن نگریست. وقتی که این گونه نگریسته می‌شود، معلوم می‌شود که ماده قانونی‌ای که حکم به حمایت یکسان از شهروندان می‌کند، از برتری‌جویی نژادی سفیدپوستان، چه در قالب رفتار و چه در قالب گفتار باشد، منع کرده است. هدف ناشی از برتری نژادی از طریق عمل فرد و یا عمل جمعی یک گروه محقق نمی‌شود؛ بلکه از طریق نهادینه‌سازی اندیشه‌های معطوف به برتری نژادی سفیدپوستان به دست می‌آید. نهادینه‌سازی اندیشه‌های برتری‌جویانه که در فرهنگ ما وجود دارد و باعث رفتار نژادپرستانه در سطح اجتماعی می‌شود، بزرگ‌تر از مجموعه افعال نژادپرستانه فردی است. رفتار میلیون‌ها فرد نژادپرست به صورت متقابل همدیگر را تقویت می‌کند و متراکم می‌شود؛ به جهت این که برتری نهادینه‌شده سفیدپوستان مدت‌ها بعد از این که رفتارها فروکش می‌کنند، همچنان در اندیشه‌ها [آگاهانه و یا ناآگاهانه] می‌مانند.

پروفسور «کندال توماس»، حالت و شکلی از جامعه را توصیف می‌کند که در آن نژادپرستی همزمان از سنخ سخن است (یعنی یک معنا و ایده برساخته اجتماعی است) و رفتاری است که از ما می‌خواهد که مفهوم نژاد را نه به عنوان اسم، بلکه به عنوان فعل در نظر بگیریم. او خاطر نشان می‌کند که مفهوم «نژاد» یک برساخته اجتماعی است. معنای سیاه و یا سفید از یک تاریخ که بر مبنای یک ایدئولوژی عمل کرده است، پدید آمده است. به علاوه، معنای فرهنگی نژاد از طریق میلیون‌ها گفتار/ رفتار همزمان که جریان داشته، ترویج شده است؛ لذا او می‌گوید «ما نژادشده هستیم». برساخته اجتماعی نژاد یک روند جاری است.

تشخیص نتیجه نهادی برتری سفیدپوستان و یا این که این نتیجه و اثر چگونه موجب ضرر و زیان می‌شود، به دلیل شیوع و فراگیر بودنش، تا حدودی دشوار است. ما به سادگی بخشی عمده از رفتارهای نژادپرستانه را به این دلیل نمی‌بینیم؛ [چون] جهانی را ما تجربه می‌کنیم که در آن برتری سفیدپوستان هم چون یک امر واقع، بوده و جزئی از «جهان» است. بسیاری از رفتارهای نژادپرستانه، به این دلیل بی‌ارتباط به نژاد و یا بی‌طرفانه تلقی می‌شوند که رفتار نژادپرستانه وضع موجود/حالت طبیعی پنداشته، وضع موجود جهان [البته] آن گونه که ما آن را می‌شناسیم. به گفته «کاترین مکینون»، پورنوگرافی به میزانی که در ساخت واقعیت اجتماعی راه می‌یابد، به همان میزان از درک آن به عنوان یک رفتار مضر عاجز می‌شویم؛ بنابراین، پورنوگرافی بیش تر عمل گونه است تا فکر گونه. این حقیقت [که] در مورد تبعیض بر مبنای جنسیت [صدق می‌کند]، عیناً در مورد نژادپرستی نیز صادق است.

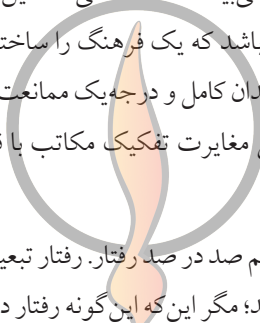


درست به همین دلیل که فرد می‌تواند اندیشه و پیام خود را برای مثال برتری سفیدپوستان را از طریق اجرای یک آیین اظهار کند، ضرورت ندارد که آن رفتار را با آن اندیشه برابر کند. بردگی علاوه بر این که یک رویه عملی بود، یک اندیشه بود؛ لکن دادگاه عالی جدایی‌ناپذیری اندیشه و عمل را در نهاد بردگی به رسمیت شناخت و همین حکم بود که در متمم سیزدهم کنگره با قدرت مقرر داشت که «تمامی قوانین لازم و مناسب برای محو کلیه اشکال و علایم بردگی در آمریکا وضع و اجرا شود.» این فهم در وضع مقررات مربوط به دسترسی برابر همه شهروندان به خدمات عمومی در اعلامیه حقوق ۱۹۶۴ در خصوص رفتار/گفتارهایی که مانع این دسترسی می‌شود، نیز حضور دارد. وقتی مالک نژادپرست یک رستوران و یا هتل روی در ورودی جایداد خود علامت فقط سفیدپوستان را نصب می‌کند، علامت او بیش از حد یک بیان است؛ چنان‌که برافراشتن یک علامت بیش از حد یک عمل است که از ورود سیاهانی که آن را می‌بینند، ممانعت می‌کند. این علامت بخشی از آیین بزرگ‌تر تفکیک نژادی و برتری سفیدپوستان می‌باشد که یک فرهنگ را ساخته و تداوم می‌بخشد که در آن از پذیرش غیر سفیدپوستان به‌عنوان شهروندان کامل و درجه یک ممانعت به عمل می‌آید. جدایی‌ناپذیری اندیشه و رفتار در قضیه براون که مدعی مغایرت تفکیک مکاتب با قانون اساسی است، نکته اصلی [این بحث] است.

نژادگرایی صد در صد گفتار است و هم صد در صد رفتار. رفتار تبعیض‌آمیز نژادپرستانه نیست؛ مگر این که حامل پیام برتری سفیدپوستان باشد؛ مگر این که این گونه رفتار در قالب و چارچوب فرهنگی که ساختار و ایدئولوژی آن به پیش‌بردن برتری سفیدپوستان است، تفسیر شود. هم‌چنین، تمامی گفتارهای نژادپرستانه واقعیت اجتماعی‌ای را می‌سازند که موجب محدودیت آزادی غیر سفیدپوستان به دلیل نژادشان می‌شوند. این عملی حامل معنا و پیام که فرصت‌های زندگی را برای دیگران محدود می‌کند، عملی از سنخ سخن و بیان نیز می‌باشد.

### ۳. تمایز حوزه عمومی / خصوصی

منتقدانی هستند که برداشت‌شان از قضیه براون کاملاً برخلاف فهمی است که من به دست دادم. به باور آنان، ماده قانونی‌ای که حکم به محافظت یکسان از همه شهروندان می‌کند، فقط رفتار حکومت را محدود می‌کند؛ در حالی که متمم نخست قانون اساسی از آزادی بیان اشخاص [شخص حکمی و حقیقی] غیر دولتی، محافظت به عمل آورده است. آنان می‌گویند: «البته ما می‌خواهیم که از تحقیر سیاهان توسط دولت [مقامات و نهادهای دولتی] ممانعت کنیم؛ لکن باید به محافظت خود از حق آزادی بیان افراد و حتی از افراد نژادپرست از مداخله حکومت ادامه دهیم. در هر دو مورد، نگرانی ما



بنیاد اندیشه  
تأسیس ۱۳۹۴

باید محافظت افراد از قدرت غیر عادلانه دولت باشد.»

در نگاه نخست، این موضع متقاعدکننده به نظر می‌رسد؛ لکن متقاعدکنندگی آن ناشی از خلط اوصاف ایدئولوژی قانون اساسی با یکدیگر است. به طور خاص، من به دکتربین عمل دولت اشاره می‌کنم. این دکتربین تقریباً به این مضمون است:

دکتربین [عمل دولت] مقرر می‌دارد، هرچند شخصی ممکن است به موجب یک رفتار از دسترسی برابر به فرصت‌ها و یا از آزادی عمل خود محروم شود؛ اما این موضوع تنها در صورتی حوزه حکم قانون اساسی قرار می‌گیرد که توسط مقامات رسمی و قدرت حکومتی دولت اعمال شده باشد.

با محدود دانستن کاربرد متمم سیزدهم قانون اساسی مبنی بر ممانعت از تبعیض به رفتار تبعیض‌آمیز حکومت، نقش دکتربین عمل دولت مصونیت‌بخشیدن به تبعیض اعمال‌شده توسط افراد [اعم از حکمی و حقیقی] غیر دولتی از رسیدگی قضایی بر اساس قانون اساسی است. با این کار، بخشی وسیعی از سیستم گسترده تفکیک نژادی که در ایالات متحده وجود دارد، از قلمرو مداخله دولت و حکم قانون اساسی که تبعیض را ممنوع کرده است، غیر قابل بررسی قرار گرفته و از حوزه مسئولیت دولت بیرون ساخته شده است. قضایای حقوق مدنی که این دکتربین در مورد آن‌ها با قوت تطبیق شده است، به صورت یک قلعه تاریخی عمل می‌کند که از تبعیض نژادی آمریکایی محافظت می‌کند. هرچند خاستگاه عمل دولت، زمینه و ارزش‌های ایجادکننده توازن و تعادل از قبیل حریم خصوصی، آزادی تشکیل اجتماعات و آزادی بیان است؛ لکن در این دکتربین همه برای تأیید این مدعا به کار رفته است: نژادپرستی بخش خصوصی استثنا است.

برای مثال: تصمیم یک خانواده سفیدپوست مبنی بر فرستادن کودکش در مکاتب خصوصی و یا رفتنش از محلات مشترک به محلات خاص سفیدپوستان، با متمم سیزدهم قانون اساسی که رفتار تبعیض‌آمیز را ممنوع می‌کند، مغایرت ندارد؛ چون این تصامیم بخشی از حقوق فرد و خودمختاری اوست که در امور خانوادگی خود اتخاذ کند. به این طریق، قاعده عمل دولت [دکتربین دولت] به جای این که به صورت دلخواهانه و غیر معیاری بر سرازاه اصل تبعیض‌زدایی محدودیت ایجاد کند، به یک اصل مدافع از حریم خصوصی عرض اندام می‌کند که در آن یک ارزش مشترک مثبت، بی‌طرفانه و جهانی به صورت یک اصل اساسی صورت‌بندی شده است. به این ترتیب، یک تصویر جدید و مثبت ظاهر می‌شود؛ تصویری که از زمینه خاستگاه خود تجرید شده است.

به صورت انتزاعی، برخورداری از این حق که تصمیم بگیریم چگونه کودکان خود را آموزش دهیم و یا با چه کسانی انجمن کنیم، یک ارزش مهم در جامعه آمریکا محسوب می‌شود؛ لکن وقتی ما



ارزش برخورداری از حریم خصوصی را از متن و زمینه آن تجرید می‌کنیم و به‌گونه‌ای انتزاعی به آن می‌نگریم، از نحوه عمل و تطبیق آن در جهان واقعی غافل می‌مانیم. برای مثال: از خود نمی‌پرسیم که آیا این، ارزشی است که همه مردم به‌صورت برابر به آن دسترسی داشته باشند. و ما در مورد کسانی که از منابع لازم برای فرستادن فرزندان‌شان به مکاتب خصوصی برخوردارند و یا می‌توانند در مناطق خاص و انحصاری زندگی کنند، تحقیق نمی‌کنیم. ارزش برخورداری از حریم خصوصی وقتی به‌صورت ایده‌آل به آن نگریسته می‌شود، یک محدودیت مناسب بر عدالت نژادی محسوب می‌شود؛ چون ما خام‌اندیشانه به این باوریم که گویا همه و هرکس از سهم برابر در این ارزش برخوردارند.

من هرگز نمی‌خواهم بگویم که برخورداری از حریم خصوصی و یا خودمختاری ارزش هنجارگذار نیست؛ لکن نقاطی هستند که در آن نقاط، تعادل و توازن، بعد از توجه و التفات به نابرابری‌ای که ممکن است بر اثر اعمال این حق به وجود آید، به سود دفاع از حق حریم خصوصی شکسته شود. چیزی که قابل اعتراض این است که در ادبیات مربوط به دفاع از حریم خصوصی نابرابری نادیده گرفته می‌شود و چنین فرض می‌شود که همه ما در برخورداری از این ارزش تحت حمایت اساسی، سهم برابر داریم. رفتار دادگاه عالی در مورد مناقشه سقط جنین، برجسته‌ترین مثالی است که نشان می‌دهد که چگونه برخورداری از حق انتخاب آزاد، چیزی نیست که فقیر و غنی به‌صورت برابر در آن شریک باشند. در قضیه «راو» علیه «وید» دادگاه در یک عبارت نه‌چندان واضح اعلام کرد که حق حریم خصوصی «به اندازه کافی وسیع است که شامل تصمیم یک زن مبنی بر خاتمه‌دادن به حملش می‌شود»؛ لکن در قضیه «هارس» علیه «مکری» به عین قطعیت اعلام کرد که «حق آزادی انتخاب یک زن به لحاظ قانون اساسی مستلزم این نیست که او برای استفاده از این حق، حق داشته باشد که از رهگذر منابع مالی عمومی تحت حمایت قرار گیرد تا بتواند از این حق استفاده کند و خود را از حمل رها کند...»

استدلالی که میان رفتار نژادپرستانه بخش غیر دولتی با رفتار نژادپرستانه حکومت - که به موجب قضیه براون مغایر با قانون اساسی شناخته شد - تفکیک می‌کند، مانند مورد حق استفاده از حریم خصوصی، ایدئولوژی را از زمینه اجتماعی آن تجرید می‌کند. اگر حکومت در قالب یک شرکت مختلط از دولتی و خصوصی در کار و کسب بدنام‌سازی سیاهان اشتراک داشته باشد، آیا می‌تواند خود را از این رفتار مغایر با قانون اساسی با استناد به قانون کی‌رایت و چاپ و نشر میرا سازد؟ من فکر می‌کنم نه. و فکر می‌کنم که موضع اساسی متمم نخست قانون اساسی که در مقام حمایت از حقوق افراد است، نیز چنین است.

در یک مقاله پرمفهوم، لوازم وضع محدودیت علیه پورنوگرافی از منظر قانون اساسی مورد تجزیه

و تحلیل قرار گرفته است. «فرانک مایکلمان» حقوق‌دان و نویسنده این مقاله، روشن ساخته است که نظریه عمل دولت، در ذهن قضات و طرفداران حقوق و آزادی‌های مدنی در دفاع مطلق از نشر و پخش پورنوگرافی (و یا گفتار نژادپرستانه) حتی اگر نشر و پخش آن‌ها به حمایت یکسان قانونی از همگان ضرر بزند و باعث محدودیت آزادی اشخاص ثالث شود، به صورت عمیق و اساسی حضور داشته است. او خاطر نشان می‌کند این قضات و مدافعان آزادی‌های مدنی میان شر ناشی از محدود شدن آزادی و محروم شدن افراد از حمایت قانونی یکسان توسط بخش خصوصی و شر ناشی از سانسور حکومتی، تعادل و توازن به وجود نیاورده‌اند؛ به خاطر این‌که «قانون اساسی از طریق دکتترین عمل دولت به آن‌ها گفته است که چنین نکنند.» مایکلمان خاطر نشان می‌کند که دکتترین عمل دولت، با تکیه بر متن متمم چهاردهم قانون اساسی، توجه ما را از مسائل بنیادی محروم کرده است؛ از این مسئله که آیا ما باید شر ناشی از محدودیت آزادی‌ها و حقوق افراد توسط بخش خصوصی را با مداخله دولت در آزادی افراد که ممکن است از وضع محدودیت قانون علیه رفتارهای خاص ناشی شود، متوازن کنیم. دفاعی که معمولاً از ارزش‌های متمم نخست قانون اساسی در این بالانس موجود به دست داده می‌شود، با استناد به این استدلال که گفتار نژادپرستانه مانند گفتار فعالان حقوق مدنی، مخالفان سیاسی و دینی و طرفداران صلح، گفتار غیر متعارف و نیازمند حمایت ویژه است که از سانسور اکثریت‌گرایان در امان بماند، دارد توجیه می‌شود؛ لکن بیش از سه صد سال گفتار نژادپرستانه، آیین دینی عمده و تثبیت شده ایالات متحده بوده؛ یعنی دین نژادپرستی بوده است.

گفتار نژادپرستانه، متأسفانه ویژگی عام و اساسی زبان مادری ایالات متحده باقی مانده است. باید به خاطر داشت که تا هنوز از تحقیر تحت حمایت دولت در مواد و احکام قانونی مربوط به بردگی، در فیصله‌ای مربوط به قضیه «درد اسکات»، مقررۀ مربوط به تفکیک نژادی، قوانین مربوط به سیاهان، و سایر هجوها و برچسپ‌های گروهی به صورت رضایت‌بخشی استغفار و طلب بخشش صورت نگرفته است. در صورتی که اگر با استناد به متمم نخست بگوییم که گفتار نژادپرستانه در بخش خصوصی فارغ از هرگونه محدودیت قانونی ادامه یابد، مشکل است که بتوانیم سیاه‌پوستان را از آسیب و ضرر مصون نگهداریم.

برای مثال: قضیه «مکلورین» علیه رئیس ایالت اکلاهاما، جایی که دانشگاه اکلاهاما، به موجب حکم دادگاه فدرال، ملزم به پذیرش مکلورین، دانشجوی سیاه‌پوست، دانسته شده بود؛ اما دانشگاه [به موجب تفکیک نژادی رایج] چوکی مخصوص را برای وی در کلاس، کتابخانه و کافی‌تریاجدا از سایر چوکی‌ها در نظر گرفته بود. اما دادگاه عالی حکم کرد که این تنظیمات مغایر با قانون اساسی است؛ به دلیل این‌که به موجب این تنظیمات، اگر آن دانشجو به صورت نمادین تفکیک شده و نجس

محسوب شود [که نباید به آن نزدیک شد و با وی تماس گرفت]، مانع از دسترسی وی به فرصت برابر به تحصیل و مشارکت می‌شود.

آیا اگر همهٔ کسانی که مانند مکلویرین در کلاس‌اند، با پوشیدن یک نقاب سیاه نشان داده شوند، کم‌تر از مورد قبلی موجب ضرر می‌شود؟ آیا این بیان نمادین، تحت حمایت متمم نخست قانون اساسی می‌باشد؟ هنوز، مطابق گزارش مجلهٔ تایم، در پاییز ۱۹۸۸ در دانشگاه ویسکانسین، «اعضای انجمن اخوت زیتا بتا تو یک مزایدهٔ فروش برده را به نمایش گذاشت که در آن بردهٔ مورد مزایده سیاه‌چهره بود.» بسیار اخیرتر در همین دانشگاه، دانشجویان سفیدپوست مرد، دانشجویان زن سیاه‌پوست را تعقیب کرده و فریادکنان می‌گفتند که «من هرگز پیش از این یک کاکاسیاه را امتحان نکرده‌ام.» آیا این زنان جوان از حیث میزان شدت کم‌تر از مکلویرین صرفاً به این دلیل که این آزار جنسی تحت حمایت مستقیم دانشگاه نبوده، ضرر دیده است. اگر دانشگاه در محافظت از حق آنان مبنی بر این که بتوانند درس خود را آزاد و فارغ از این نوع تحقیر و توهین تعقیب کنند، کوتاهی کرده باشد، آنگاه به اطمینان می‌توان گفت که ارزش‌های قانون اساسی در مورد آنان رعایت نشده است.

این یک طنز تلخ است که تمایل نخست بسیاری از حامیان آزادی‌های مدنی این است که نگرانی خود را از احتمال نقض آزادی‌ها توسط متجاوزان به این آزادی‌ها اظهار کنند؛ در حالی که حقوق اساسی فرد مورد تجاوز را به درستی مورد توجه قرار نمی‌دهند. در مدت کوتاهی بعد از قضیهٔ براون، بسیاری از جوامع جنوبی کوشیدند که از دام حکم قانونی مربوط به جدایی‌زدایی با بستن مکاتب عمومی/دولتی و تأسیس آکادمی‌های خصوصی مخصوص سفیدپوستان، فرار کنند. این تلاش‌ها به منظور اجتناب از متمم چهاردهم از طریق خصوصی‌سازی تفکیک، توسط محاکم غیر معتبر شناخته شد. در حقیقت، دادگاه عالی معتقد بود که پیام توهین‌آمیز تفکیک نژادی، صرفاً به این دلیل که گویندهٔ آن یک نهاد حکومتی نیست، نمی‌توان گفت که مستلزم محرومیت شخص از حقوق اساسی وی نیست.

دادگاه عالی هم‌چنین خاطر نشان ساخت که کنگره می‌تواند قانونی وضع کند که به موجب آن، گفتار نژادپرستانه را در بخش خصوصی تابع محدودیت‌های قانونی بسازد. در [قضیه] حمایت از احکام مربوط به تأمین نیازهای اساسی برای همگان مقرر در فصل دوم قانون حقوق مدنی، مصوب ۱۹۶۴، در قلب موتل اتلانتا علیه ایالات متحده، دادگاه به طور ضمنی این استدلال را مردود شمرد که دخالت‌نداشتن دولت در تفکیک به این معناست که اعمال تبعیض از سوی بخش خصوصی تحت حمایت متمم اول قرار دارد که از حق آزادی بیان و آزادی تشکیل انجمن‌ها حمایت می‌کند. هم‌چنین، در قضیهٔ دانشگاه باب جونز علیه ایالات متحده، دادگاه از فیصلهٔ سازمان جمع‌آوری مالیات آمریکا

مبنی بر توقف معافیت مالیاتی کالجهایی که خط‌مشی‌شان مخالفت با ازدواج و رابطه عاشقانه میان‌نژادی باشد، حمایت کرد. کالجهی که حکم علیه‌اش صادر شده بود، اعتراض خود را در چارچوب آزادی رفتار دینی تنظیم کرده و چنین استدلال کرد که خط‌مشی این کالجهی دلیل و توجیه دینی داشته است؛ لکن دادگاه دریافت که حکومت علاقه‌شدید و بنیادی به قلع و قمع تبعیض نژادی در آموزش دارد که خود این «اساساً بر وضع محرومیت از معافیت مالیاتی» که بر اعمال و رفتارهای کالجه‌ها که بر مبنای باورهای دینی انجام می‌دهند وضع می‌شود، رجحان دارد. مشکل است که باور کنیم که دانشگاه می‌تواند این عمل خود را تحت عنوان آزادی بیان توجیه کند؛ مگر این که خط‌مشی‌اش فقط بیان یک اصل باشد نه یک قاعده انضباطی. هم‌چنین تابع محدودیت قانونی ساختن گفتار نژادپرستانه در بخش خصوصی، از جمله ممنوعیت پیام‌های بازرگانی دارای جهت‌گیری نژادی در مورد استخدام کارمند، فروش و اجاره خانه، حکمی مبتنی قانون اساسی محسوب گردید.

به این ترتیب، قضیه براون و قانون ضد تبعیض، بسط یافته و برای دیدگاه من سابقه قضایی به حساب آید مبنی بر این که ایجاد محدودیت ماهوی از طریق وضع قانون بر گفتار نژادپرستانه نه تنها جایز است؛ بلکه قانون اساسی در اوضاع و احوال خاص حکم به لزوم وضع این محدودیت می‌کند. این سابقه قضایی به این معنا نیست که به موجب آن بتوانیم به حکومت مشوره دهیم که محدودیت قانونی بر همه گفتارهای نژادپرستانه وضع کند؛ لکن این سابقه به ما می‌فهماند که در باب وضع محدودیت قانونی مطلق و بدون قید و شرط نظر به پیام و اندیشه‌هایی که گفتار نژادپرستانه در پی انتقال آن است، تأمل کنیم. اگر ما قضیه براون-بنیاد و اساس نهضت حقوق مدنی و دکترین محافظت برابر-را به درستی بفهمیم و اگر ما ضرورت از میان‌بردن سیستمی از نشانه‌ها و نمادهایی را که حامل فرودستی سیاهان‌اند، بفهمیم، در آن صورت اعلان نخواهیم کرد که از کلیه گفتارهای نژادپرستانه که منتهی به خشونت فیزیکی نمی‌شوند و در آستانه آن متوقف می‌شوند، باید دفاع صورت گیرد.

#### ۴. معادلت کارکردی گفتار نژادپرستانه با واژه‌های جنگ‌افروز

بسیاری از مباحث اخیر در باب تأثیر وضع محدودیت قانونی بر گفتار نژادپرستانه، متمرکز بر تلاش‌هایی بوده است که توسط کالجه‌ها و دانشگاه‌ها در مقابله با بروز رویدادهایی از آزار و اذیت نژادی در محیط آموزشی و اداری آنان انجام شده‌اند. در استنفورد-جایی که من تدریس می‌کنم-مباحثه قابل توجهی در باب این که آیا بر آزار و اذیت‌های تبعیض‌آمیز لفظی از نوع نژادپرستانه و غیر آن، محدودیت قانونی وضع شود و این که اگر وضع شود از چه نوع آن باید بوده باشد، وجود داشته است. حامیان وضع محدودیت قانونی نسبت به خطر ممنوعیت بیان حساس بوده‌اند و محدودیت قانونی وضع شده

موجود (که همکارم تام گری پیش‌نویس آن را نوشته است) این حساسیت را نشان داده است. این مقرر محدودتر از آن چیزی است که من ترجیح می‌دهم گفتار نفرت‌انگیز را در مواجهه با مخاطب تحت اسارت، آزاد گذاشته و تابع محدودیت نساخته است؛ لکن مع ذلک من به میزان وسیع با ماهیت و رویکرد این مقرر موافق می‌باشم. من این مقرر را در این‌جا به‌عنوان یک نمونه و مثال از وضع محدودیت علیه گفتار نژادپرستانه یاد کردم که نشان خواهم داد که نه مغایر با سابقه و رویه قضایی مربوط به متمم نخست قانون اساسی است و نه مخالف اصل است. این مقرر در باب آزار لفظی و تبعیض‌آمیز مبتنی بر نژاد و جنسیت و مانند آن به شرح ذیل حکم می‌کند:

## ۵. تفسیر معیار بنیادین: آزادی بیان، و آزار و اذیت‌های تبعیض‌آمیز

۱. استنفورد ملتزم به اصل آزادی تحقیق و آزادی بیان است. دانشجویان حق دارند که دیدگاه‌های خود را داشته باشند و شدیداً از آن دفاع و ترویج کنند؛ بدین‌سان، به منظور رشد و پرورش‌شان در دانشگاه و یا به منظور رشد شایستگی و مزیت‌های خودشان، آن‌ها به زندگی دانشگاه راه داده می‌شوند. رعایت این حق ایجاب می‌کند که دانشجویان حتی بیان دیدگاه‌هایی را که زشت و شنیع می‌یابند، تحمل کنند؛ از این‌رو، ترساندن و مرعوب‌ساختن یک دانشجو توسط دانشجویان دیگر توسط خشونت و یا توسط تهدید به خشونت، به دلیل استفاده‌ی وی از این حق، نقض معیار بنیادین محسوب می‌شود.

۲. استنفورد هم‌چنین ملتزم به اصل دسترسی به فرصت‌های برابر و اصل عدم تبعیض است. هر دانشجو از حق دسترسی برابر به آموزش استنفورد، بدون تبعیض بر مبنای جنسیت، نژاد، رنگ، معلولیت، دین، جهت‌گیری جنسی و یا منشأ ملی و قومی، برخوردار می‌باشد. آزار دانشجویان بر مبنای هر یک از این خصوصیات، به منظور ایجاد محیط خصومت‌آمیز، موجب می‌شود که دسترسی به آموزش برای کسانی که در معرض این آزارها هستند، کم‌تر از حد برابر با دیگران باشد. چنین آزار تبعیض‌آمیز به دلیل این‌که موجب عدم دسترسی برابر به آموزش می‌شود، نقض معیار بنیادین محسوب می‌گردد.

۳. این تفسیر از معیار بنیادین به این منظور است تا نقطه‌ای را روشن کند که در آن نقطه، حمایت از آزادی بیان پایان می‌یابد و ممنوعیت آزار تبعیض‌آمیز شروع می‌شود. آزار ممنوعه، شامل ارباب تبعیض‌آمیز که فرد را تهدید به خشونت کند و هم‌چنین شامل دشنام‌دادن به یک و یا گروهی از دانشجویان بر مبنای جنس، نژاد، رنگ، معلولیت، دین، جهت‌گیری جنسی، و یا خاستگاه ملی و قومی‌شان، می‌شود.

۴. گفتار و یا هر بیان دیگر اگر خصوصیات ذیل را داشته باشند، آزار از رهگذر دشنام محسوب می‌شوند:

الف. دشنام به منظور توهین و تحقیر یک فرد و یا یک گروه کوچک از افراد، بر مبنای جنس، نژاد، رنگ، معلولیت، دین، جهت‌گیری جنسی و یا خاستگاه ملی و قومی‌شان صورت گیرد؛

ب. مستقیماً فرد و گروهی که توهین و تحقیرشان مد نظر بوده، مخاطب دشنام واقع شوند؛

ج. «واژه‌های جنگ‌افروز» را استعمال [کنند] و یا نشانه‌های غیر لفظی را که از سنخ واژه‌ها، تصاویر و یا نمادهایی باشند که به موجب صورت و فرم خود، عموماً از آن احساس نفرت و انزجار و یا تحقیر بر مبنای جنس، نژاد، رنگ، معلولیت، دین، جهت‌گیری جنسی و یا خاستگاه ملی و قومی‌شان فهمیده می‌شود.

این مقرر و مقررهای دیگر از این قبیل در مطبوعات تحت عنوان «پلیس فکر» توصیف شده‌اند؛ لکن این قاعده بیش از ممنوعیت دشنام‌های رو در رو نیست که گونه‌ای از بیان است که متمم نخست از آن حمایت نکرده است. وقتی که گفتار نژادپرستانه وضعیت دشنام رو در رو، فریاد و یا صورت‌های دیگر از گفتار تجاوزآمیز را به خود گرفت که فرد و یا گروهی کوچک از افراد را هدف قرار دهد، داخل در مقوله «واژه‌های جنگ‌افروز» می‌شود که از حوزه حمایت متمم نخست، خارج است. دادگاه عالی حکم کرده است که واژه‌هایی که «صرف به زبان آوردن آن‌ها آسیب می‌رساند و یا بلافاصله موجب می‌شود که صلح نقض شود»، تحت حمایت و محافظت قانون اساسی قرار ندارد.

دشنام‌های چهره به چهره، از قبیل «واژه‌های جنگ‌افروز» به دو دلیل شایسته حمایت متمم نخست نیست:

نخست آسیبی است که مستقیماً از دشنام‌های نژادی ناشی می‌شوند. تجربه کسی که به او «کاکاسیاه»، spic (فحش نژادی‌ای که در مورد اسپانیایی تبار استعمال می‌شود)، jap [فحش نژادی‌ای که در مورد جاپانی تبارها استعمال می‌شود] و kikel [فحش نژادی‌ای که در مورد یهودی‌ها استعمال می‌شود] خطاب می‌شود، شبیه این است که شخص یک سیلی به صورت خویش دریافت کند. این آسیب، آنی و ناگهانی است که فرد می‌بیند. نه فرصت دارد که بلاواسطه در مورد ایده‌ای که این فحش نژادی در برداشته و منتقل کرده است، تأمل کند و نه فرصت دارد که واکنش کلامی نشان دهد.

دلیل دوم مبنی بر این که دشنام‌های نژادی تحت عنوان حق آزادی بیان جای ندارد، مربوط می‌شود به هدف اساسی متمم نخست. هدف متمم نخست این است که سهولت برای اظهار نظر به وجود آورد. دشنام‌های نژادی به این هدف آسیب می‌زند. دشنام‌های نژادی به مثابه یک ضربه پیش‌گیرانه

و غافل‌گیرانه عمل می‌کنند. ناسزاگویی نژادی یک ضربه ناگهانی است، نه عرضه یک ایده، همین که ضربه ناگهانی زده می‌شود، گفت‌وگویی در پی ندارد. دشنام‌های نژادی به این دلیل شایسته متمم نخست نیستند که نیت و خواست مرتکب این عمل کشف حقیقت و یا دامن‌زدن به گفت‌وگو نیست؛ بلکه آسیب‌زدن به قربانی است.

دکترین واژه‌های جنگ‌افروز پیش‌بینی می‌کند که ضربت ناگهانی و سریع لفظی در قالب و چهره واژه‌های توهین‌آمیز، باعث واکنش خشونت‌آمیز خواهد شد که منجر به نقض صلح می‌شود. وقتی که توهین‌های نژادی به سوی اقلیت‌ها پرتاب می‌شود، واکنش ممکن است به جای جنگ، سکوت و یا فرار باشد؛ لکن تأثیر آن از آن حیث که مانع گفتار بیش‌تر می‌شود، یکسان است. زنان و اقلیت‌ها گزارش داده‌اند آن‌ها در مواجهه با حملات لفظی تبعیض‌آمیز خودشان را لال می‌یابند. این ناتوانی بر انجام واکنش، آن‌گونه که بعضی اشخاص که در مخالفت با قوانین معطوف به محافظت از اقلیت‌ها استدلال کرده‌اند، نتیجه آشفستگی و ناراحتی بسیار در میان گروه‌های اقلیت نیست؛ بلکه محصول چندین عامل است که همه آن‌ها در خصوصیت غیر گفتاری تجاوز لفظی بازدارنده تهاجمی موجود می‌باشند. عامل نخست این است که واکنش عاطفی سیستم عصبی به حمله‌ای که مستقیماً شخص او را هدف قرار داده، مانع از گفتار می‌شود. حمله، یک واکنش روانی دفاعی غریزی تولید می‌کند. واژه‌هایی چون «کاکاسیاه»، «kike»، و «Faggot» [ناسزایی که در آمریکا نثار هم‌جنس‌گرایان می‌شود] تأثیر جسمانی می‌گذارد که به طور موقت قربانی را ناتوان می‌کند و مرتکب این‌گونه اعمال غالباً این واژه‌ها را به این منظور و نیت به کار می‌برد که این اثر را تولید کند. بسیاری از قربانیان بعد از انجام حمله تا که خوب حمله‌کننده ناجوانمردانه جدا می‌شود، واژه‌های برای واکنش نمی‌یابند.

بنیاد آیدیشیه  
تاسیس ۱۳۹۴

عامل دوم که خود موجب جدایی توهین‌های نژادی از آزادی بیان می‌شود، ماهیت ممانعت‌زای این قبیل توهین‌هاست. واژه‌های واکنشی برای این‌گونه حملات لفظی ممکن است هرگز یافت نشوند؛ چون گفتار برای این‌گونه حملات معمولاً واکنش کافی و بسنده نیست. وقتی که یک فرد با واژه‌هایی که دال بر مادون انسان‌بودن و نجاست اوست، مورد حمله قرار می‌گیرد، چیز اندکی اگر نگوییم هیچ وجود ندارد، برای التیام آسیب روحی و یا اعتبار آن فرد وجود دارد. این مطلب مخصوصاً وقتی صادق است که پیام و معنای لقب و صفت توهین‌آمیز آمیخته با باورهایی باشد که وسیعاً در جامعه وجود دارد. این محافظت از باورهای شایع و مورد قبول عامه چیزی است که حمله نژادی چهره به چهره را بیش‌تر مانع و سد راه واکنش کلامی و گفتاری می‌سازد و راهی جز استعمال واژه‌های جنگ‌افروز نمی‌گذارد. کسی که فرد و یا گروهی از افراد را به نام نژادپرستانه فرامی‌خواند، با نغمه‌سرایی‌های فرهنگی متشکل از گفتارها و نمادهای توهین‌آمیز و تحقیرکننده، همراه است. گفتار تفکیک نژادی و دیگر صورت‌های

گفتار نژادپرستانه به این دلیل به قربانی آسیب می‌زند که از وی انسان‌زدایی کرده و وی را یک استثنا می‌شمارد. هر پیام خاص قدرت خود را از مجموعه‌ای از پیام‌های مترکام می‌گیرد و با افزایش این پیام‌های غیر قابل شمارش در جامعه‌ای که نژادپرستی فراگیر و شایع است، بر تأثیرش افزوده می‌شود. قربانیان واژه‌های جنگ‌افروز نیز به موجب جایگاه نسبتاً ضعیف‌شان در جامعه به سکوت کشیده می‌شوند. به جهت اهمیت و نقش قدرت و منزلت، جای‌دادن القاب تحقیرآمیز نژادی تحت مقوله‌ی واژه‌های جنگ‌افروز، به جای برابرشماری آثار و کارکردشان، یک پارادایم ناقص را به وجود می‌آورد. دکنترین واژه‌های جنگ‌افروز یک مقابله میان دو شخص را که از قدرت نسبتاً برابر برخوردار باشند که توهین چهره به چهره را با خشونت جواب می‌دهند، پیش‌فرض می‌گیرد. دکنترین واژه‌های جنگ‌افروز یک پارادایمی است مبتنی بر نقطه نظر مرد سفیدپوست. این پارادایم واجد خصوصیت مردانگی گفتمان مردسالار است. واکنش خشونت‌آمیز یک «مرد واقعی» در برابر توهین شخصی، پذیرفته شده، موجه و حتی قابل ستایش می‌باشد. (کاندیدای ریاست جمهوری جورج بوش به گونه‌ای مؤثر مردانه‌ترین و نه به صورت تصادفی خشن‌ترین ستاره‌های سینما، «کلینت استوود»، را تقلید می‌کرد؛ وقتی که مکرراً از عبارت «ضربه‌های من را تماشا کنید» استفاده می‌کرد. هر پسر نوجوان [میان ۱۳ سالگی تا ۱۹ سالگی] ممکن است به شما معادل این پیام را بگوید: «من چیزی دیگر در این مورد نمی‌گویم. اگر شما چیزی را که من دارم می‌گویم دوست ندارید، می‌توانیم با هم بیرون برویم»). پاسخ‌دهی دکنترین واژه‌های جنگ‌افروز به این موقف مردانه در جهان و نادیده‌ماندن تجربه فرهنگی زنان در این دکنترین مثال دیگری است از این‌که چگونه اصول بی‌طرف حقوق ارزش‌هایی کسانی را بازتاب می‌دهند که مسلط می‌باشند.

مردان سیاه نیز از معیارهای دوگانه‌ای که فرهنگ ما در واکنش به توهین / دشنام به کار می‌برد، بسیار خوب آگاه‌اند. بخشی از فرهنگ سلطه نژادی در مواجهه با خشونت - یک فرهنگی از تسلط که به لحاظ تاریخی در هزاران کیفردهی غیر قانونی در جنوب و بسیار اخیرتر در خشونت‌های نژادی در «هوارد بیچ» و «بنسون هورست» خود را نشان داده است - یک توقع و انتظار پارادوکسیکال از جانب سفیدپوستان است. آن‌ها انتظار دارند که مردان سیاه توهین را از جانب سفیدپوستان بدون هیچ اعتراضی بپذیرند؛ مع هذا این مردان بدون این‌که برافروخته شوند، عصبانی خواهند شد. این توقعات دو مفروض را ترکیب کرده است: نخست این‌که سیاهان به مثابه یک گروه - به طور خاص مردان سیاه - بسیار تند و خشن هستند و دوم این‌که سیاهان به عنوان اشخاص فرودست حق ندارند احساس کنند که به آن‌ها توهین شده است. کسی می‌تواند تصور کند که واکنش دانشگاه‌ها - اگر مردان سیاه با مورد ضرب قرار دادن دانشجویان سفیدپوست به واژه‌های جنگ‌افروز نژادپرستان واکنش نشان



دهند- چگونه خواهد بود.

اقلیت‌ها در اغلب موقعیت‌ها به درستی به این باورند که اگر واکنشی خشن در مقابل واژه‌های جنگ‌افروز انجام دهند، جان و یا اعضای بدن خود را در معرض خطر قرار داده‌اند. این خطر آنان را مجبور می‌کند که ساکت و سر به زیر باقی بمانند. روشن‌ترین نمونه این نوع از واکنش، سر به زیر بودن زنان در برابر گفتار تجاوزکارانه جنسی و یا مواردی است که کسی که قربانی را به نام نژادپرستانه صدا می‌کند، در یک موقف بسیار قدرتمند قرار داشته باشد. مانند رئیس قربانی در محل کار و یا عضو یک گروه نژادپرست خشن و بی‌رحم. یقیناً دور از انتظار است که یک زن سیاه‌پوست محوطه ویسکانسین را عبور کند و یخن آزاردهنده خود را گرفته و او را مورد ضرب قرار دهد. اثر خشونت و تهدید نژادی و جنسی شایع و فراگیر بر فردی از اعضای گروه‌های مطیع و آرام، در سایر موارد و نمونه‌ها هرچند با وضوح کم‌تر لکن به همان اندازه از اهمیت، وجود دارد که از سرناگریزی فنون نجات از سرکوب را بیاموزند و خشم و غضب خویش را در سنن اولیه عمر خویش فرو خورده و مخفی نگه دارند.

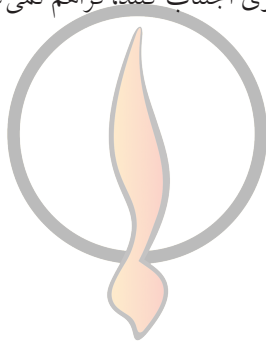
یکی از دانشجویان من، مرد سفید هم‌جنس‌گرا، یک تجربه کاملاً آموزشی را در فهم دکترین واژه‌های جنگ‌افروز به کار برده است. در پاسخ به درخواست من مبنی بر این‌که دانشجویان تجربه خویش را از آسیب گفتار نژادپرستانه توصیف کنند، «مایکل» داستان faggot [کلمه زشتی که در آمریکا به‌عنوان توهین به مردان هم‌جنس‌گرا می‌گویند، شاید معادل آن در فرهنگ ما «بچه کونی» باشد] گفتن یک مرد را که به او در مترو گفته بود، حکایت کرد. توصیف او شامل تمامی عناصر ضمنی و نهفته در گفتار که پیش از این خاطر نشان کردم و توضیح دادم، بود. او اظهار داشت که خود را در وضعیت شوک‌مانند/ نیمه‌شوک، تهوع و سرگیجه یافتم و ناتوان بودم از این‌که کنایه و جواب نیش‌دار فراهم کنم و یک جواب دفاعی در دفاع از خود مرتب کنم؛ در حالی که او در ساخت و پرداخت چنین جواب‌هایی مهارت داشت. او از این‌که در این اواخر حملات لفظی علیه هم‌جنس‌گرایان در فرانسیسکو به منظور خجالت‌دادن آنان در حد بسیار زیاد شایع شده است، و این‌که بسیاری از این رویدادها از حد مقابله لفظی فراتر می‌روند، آگاه بود. حتی ساعت‌ها بعد وقتی که از شوک بیرون شد و او مهارت خویش را در بازی با واژه‌ها بازیافت، فهمید و درک کرد که هرگونه واکنش در برابر توهین جمعی و اجتماعی چندین صد ساله که واژه faggot حامل آن است، کفایت نمی‌کند. در مواجهه با واژه‌هایی چون «کاکاسیاه»، برخلاف واژه «دروغگو»، کافی نیست بگوییم که کاربرد این واژه در مورد من صادق نیست؛ مثلاً بگوییم که «من faggot نیستم». شخص باید صدق معنای واژه را منکر شود؛ معنایی که در محضر عام فریاد می‌شود، توسط بقیه عالم روزانه یک میلیون بار تکرار می‌شود. این واکنش پیچیده که بگوییم «بلی، من عضو گروهی هستم که شما خوارشان می‌شمارید و معنای تحقیرآمیز واژه را که

شما به کار می‌برید، معنایی است که من رد می‌کنم» در یک مواجهه گذرا در مترو، مؤثر نیست. هر چند بسیاری از ماها همیشه و به طرق گوناگون در جست‌وجوی این هستیم تا با معنای دروغین اظهارشده در واژه‌های نفرت‌انگیزی چون «کاکاسیاه» و «faggot» مقابله کنیم؛ لکن تقریباً محال است کسی که به طور ناگهانی چهره به چهره با توهین گفتاری نفرت‌انگیز کمین زده می‌شود، بتواند این بار را برده و به شکل مؤثر گفتار او را نقد کند.

لکن بخش دیگر از بحث من با مایکل، به آموزش مساویانه/برابری در آموزش مربوط می‌شد. من پرسیدم اگر او بتواند وضعیتی را به خاطر آورد که در آن وضعیت به خاطر این که مرد سفید است، مورد حمله لفظی قرار گرفته باشد، آیا به او هرگز «honkey» [دشنام سیاهان به مردان سفید در آمریکا]، «شوونیست خوک» و یا «mick» [دشنامی که بیش‌تر نثار ایرلندی‌تبارها می‌شود] گفته شده است؟ (مایکل از طبقه کارگر از خانواده ایرلندی‌تبار ساکن بوستون است). او در پاسخ گفت که به او برخی از نمونه‌های از این سه گونه دشنام داده شده است؛ اما وی سومی را اهانت‌آمیزتر از دوتای نخست یافته است. او ناتوانی گیج‌کننده‌ای را که از حیث عضویتش در جامعه هم‌جنس‌گرایان تجربه کرده بود، حتی در نمونه سوم که به لحاظ تعلق تباری‌اش به ایرلند، گاهی لقب اهانت‌آمیز نثارش می‌شود، تجربه نکرده بوده است. ما در مقام اخذ تصمیم به منظور ایجاد سهولت برای آزادترین و کامل‌ترین دیالوگ در جوامع ما، با توجه به قدرت، در متن و زمینه رابطه قدرت که در آن گفتار به وقوع می‌پیوندد، و در رابطه با خشونت‌ی که باید ملاحظه شود، باید ببینیم بهترین تصمیم چیست، و آن را اتخاذ کنیم. وضع محدودیت قانونی بر توهین لفظی چهره به چهره به گونه‌ای که در مقررۀ پیشنهادی استنفورد پیش‌بینی شده است، به جای این که سخن را سرد و خاموش کند، جایی بیش‌تر برای آن باز می‌کند. این مقررۀ اگر مطابق ظاهر دکتترین متمم نخست نباشد، مطابق روح آن است.

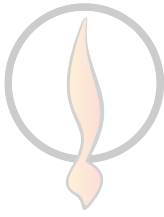
مقررۀ پیشنهادی استنفورد و مقررۀ با عنامندی چشم‌گیرتر را می‌توان به مثابه یک ضرورت برای محافظت یک مخاطب در بند از گفتار آسیب‌دهنده و یا تحقیرکننده، توجیه و مستدل کرد. دادگاه‌ها مقرر داشته‌اند که بر گفتار تحقیرکننده و اهانت‌آمیز در فضای عمومی از قبیل خیابان‌ها و پارک‌ها و جاهایی که شنوندگان می‌توانند از شنیدن این گونه سخن‌ها با ادامه‌دادن به راه خود و یا با رو برگرداندن اجتناب کنند، نباید محدودیت قانونی وضع شود؛ لکن وضع محدودیت بر دیگر انواع گفتارهای تحت حمایت، در صورتی مجاز می‌باشد که تجاوز بر حریم خصوصی خانه شنونده محسوب شود و یا این که شنونده نتواند از شنیدن آن سخن اجتناب کند و گویا چاره‌ای جز شنیدن نداشته باشد. آگهی‌ها، اوراق خرد تبلیغاتی و تصاویر دیواری‌ای که نژادپرستان در صنف‌ها، خوابگاه‌ها، تشناب‌ها و دیگر مکان‌های عمومی پخش و نصب می‌کنند، ذیل یکی از ادله این موارد و قضایا که بحث کردیم، قرار

می‌گیرند. دانشجویان اقلیت، به خاطر اجتناب و دور ماندن از توهین‌های نژادی، نیاز ندارند که در اطاق‌های شان بمانند. حداقل آن‌ها باید یک پناه‌گاه مصون در خوابگاه‌های شان و دیگر اماکن عمومی که رفت و آمد در آن‌ها بخشی از زندگی روزانه‌شان است، داشته باشند. به باور من، مسئولیت دانشگاه در تأمین مصونیت این دانشجویان که بتوانند فرصت آموزشی برابر دریافت کنند، می‌تواند دلیل قانع‌کننده باشد بر وضع محدودیت قانونی‌ای که این مصونیت را برای آنان فراهم کند تا بتوانند در تمامی اماکن عمومی بدون توهین و تحقیر رفت و آمد کنند. دانشجویان سیاه، لاتینی تبار، آسیایی و آمریکاییان بومی مجبور نباشند برای رفت و آمدشان در محیط دانشگاه، خطر گفتار توهین‌آمیز نژادی را به جان بخرند. وضع محدودیت قانونی بر گفتار تحقیرآمیز که قابل پیش‌بینی و قابل اجتناب نیست، دلیلی برای ممنوعیت گفتارهایی که اعلام عام می‌شوند و اقلیت‌ها می‌توانند علیه چنین گفتارهایی اعتراضی را سازمان‌دهی و یا از شنیدن آن به نحوی اجتناب کنند، فراهم نمی‌کند؛ یعنی قابلیت تعمیم بر این موارد را ندارد.



بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴



بنیاد اندیشه  
تاسیس ۱۳۹۴